

عالم‌ان عاملی و نقش آن‌ها در مجادلات سیاسی-مذهبی صفویه با عثمانی *

دوستان استوار ترجمه محمد کاظم رحمتی

مقدمه

عالم‌ان عاملی و نقش آن‌ها در تحولات دینی عصر صفویه، از مسائل مورد مناقشه و منازعه در مطالعات دینی عصر صفویه در دو دهه اخیر بوده است. به دلیل در دسترس نبودن اطلاعات جامع در خصوص نقش آن‌ها، در عین پذیرش نقش داشتن آن‌ها در تحولات دینی عصر صفویه به نحو عام به عنوان مثال: نقش آن‌ها در تربیت نسلی از فقیهان ایرانی، تألیف متون دینی- در خصوص میزان و اهمیت آن‌ها در میان محققان اختلاف نظرهایی وجود داشته است.^۱ شواهد دال بر حمایت عالم‌ان مهاجر از صفویان در مناقشات کلامی و مذهبی با عثمانی

* این مقاله ترجمه و تلخیصی است از:

Devin J Stewart, "Three Polemic Exchanges at the Safavid Court," in *Le Shi'isme Imamite Quarante Ans Après: Hommage à Etan Kohlberg*. Ed. Mohammad Ali Amir-Moezzi, Meir Bar-Asher, and Simon Hopkins (Paris: Sorbonne, 2009), pp. 397-415.

۱. علی مروة، التشیع بین جبل عامل و ایران (لندن، ۱۹۸۷)؛ جعفر مهاجر، الهجرة العالمية الى ایران فی العصر الصفوی: اسبابها التاريخية وتناجها الثقافية والسياسية (بيروت: دار الروضة، ۱۴۱۰/۱۹۸۹)؛ مهدی فرهانی منفرد، مهاجرت علمای جبل عامل به ایران در عصر صفوی (تهران: ۱۳۷۷ش)؛

A. J. Newman, "The myth of clerical migration to Safavid Iran: Arab Shiite opposition to ʿAlī al-Karākī and Safavid Shiism," *Die Welt des Islams*, (1993), 33, pp. 66-112; R. J. Abisaab, "The

و نقش مهمی که عالمان عاملی در این خصوص ایفا کرده‌اند، به دلیل پراکنده بودن آن‌ها چندان مورد توجه قرار نگرفته است، نقشی که از قضا، عالمان عاملی حضور پررنگی در آن داشته و از توانمندی خود در آشنایی با میراث شیعه در مجادلات مذکور بهره برده‌اند. در این خصوص چند اطلاع مهم در دست است که توجه به آن‌ها می‌تواند این نقش فقیهان عاملی را به خوبی نشان دهد. برخی از مشارکت‌های عالمان عاملی در پاسخ‌دهی به مجادلات مذهبی عالمان عثمانی علیه صفویان پیش‌تر مورد توجه قرار گرفته است.^۱ نوشتار حاضر به بحث از سه موضوع مورد توجه قرار نگرفته؛ از مشارکت عالمان عاملی در مجادلات سیاسی-کلامی با عثمانی یعنی نقش حسین بن عبدالصمد عاملی حارثی (متوفی ۹۸۴) و دو فرزندش، بهاء‌الدین محمد بن حسین عاملی (متوفی ۱۰۳۰) و عبدالصمد بن حسین عاملی (متوفی ۱۰۲۲) می‌پردازد و نقش آن‌ها در دوران شاه طهماسب (حکومت ۹۳۰-۹۸۴/۱۵۲۴-۱۵۷۶) و شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸/۱۵۸۷-۱۶۲۹) در مواجهه با فرستادگان عثمانی به دربار صفویه را به بحث می‌نهد و نشان می‌دهد که چگونه این عالمان، با تبحر خود در مجادلات مذهبی با اهل سنت به یاری صفویان پرداخته بودند.^۲

“*Ulamāʾ of Jabal Āmil in Safavid Iran, 1501-1736: Marginality, migration and social change*,” *Iranian Studies*, (1994), 27, pp. 103-122; D. J. Stewart, “Notes on the migration of Āmilī scholars to Safavid Iran,” *Journal of Near Eastern Studies*, (1996), 55, pp. 81-103; R. J. Abisaab, *Converting Persia: Religion and Power in the Safavid Empire* (London, 2004).

^۱E. Eberhard, *Osmanische Polemik gegen die Safawiden im 16. Jahrhundert nach arabische Handschriften*, Freiburg im Breisgau 1970, esp. p. 84-116, 128-137; Abisaab, *Converting Persia*, op. cit., p. 19-20, 27, 33, 36, 52, 64-68, 82, 85, 112, 139-140.

^۲ برای بحثی عمومی از سابقه تاریخی و برخی مسائل جدلی مورد مناقشه میان شیعیان و اهل سنت بنگرید به: E. Kohlberg, “Some Imāmī-Shāfiʿī views on the Ṣaʿāba,” *Jerusalem Studies in Arabic and Islam*, (1984), 5, pp. 143-175 (reprt. in idem, *Belief and Law in Imāmī Shīʿism*, Variorum, Aldershot, 1991, chap. IX); idem, “Yāfī b. Mūsā Ibn Tāwūs and his polemic against Sunnism,” in *Religionsgespräche im Mittelalter*, ed. B. Lewis and F. Niewoehner, Wiesbaden 1992, p. 325-350; D. J. Stewart, “Popular Shiʿism in medieval Egypt: Vestiges of Islamic sectarian polemics in Egyptian Arabic,” *Studia Islamica* 84, (1996), pp. 35-66.

تطور تاریخی و یا حتی نقش ادبیات داستانی در مجادلات اهل سنت با شیعیان، موضوعی است که خود نیازمند تحقیقی جداگانه است. تنها برای ارجاع کلی ندادن به این موضوع در این جا باید به برخی حکایت‌های آمده



نامه حسین بن عبدالصمد عاملی به سلطان سلیمان

حسین بن عبدالصمد حارثی همدانی (۹۱۸-۹۸۴/۱۵۱۲-۱۵۷۶) یکی از مهم‌ترین فقیهان عاملی مهاجر به ایران در دوره شاه طهماسب صفوی است که در اواخر ۹۶۰ و اوایل ۹۶۱ به ایران مهاجرت کرده است.^۱ وی علاوه بر تبحر در فقه و حدیث که در خصوص آن‌ها آثاری نگاشته، در ادبیات، نثر و شعر عربی تبحر فراوانی داشته است و به تازگی برخی از آثار او که مقام ادبی وی را نشان می‌دهد، چون *رسالة الرحلة* او (*الرحلة العراقية*) که شرح سفرش به ایران در قالب نامه‌ای به استادش زین الدین بن علی عاملی (متوفی ۹۶۵/۱۵۵۸) است، منتشر شده و در مقدمه برخی از آثارش چون *نور الحديقة* و *نور الحقيقة*، تقدیم شده به سلطان سلیمان قانونی (حکومت ۹۲۶-۹۷۴/۱۵۲۰-۱۵۶۶)، و *صول الاختیار الی اصول الاخبار* و *اربعمین* که به شاه طهماسب صفوی تقدیم شده، تبحر او در ادبیات را می‌توان دید که اهمیت مقدمه‌های مذکور (دیباچه‌ها) در جایی دیگر به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.^۲

لکن در کتاب *المعارضة فی الرد علی الرافضة* نوشته جمال الدین ابوالحسن یوسف واسطی شافعی معروف به طفیلی (قرن نهم) اشاره کرد که حکایت‌هایی علیه شیعه در ضمن کتاب خود آورده که از حیث داستان‌پردازی در مجادلات میان اهل سنت با شیعه جالب توجه است. کتاب *المعارضة* با دو عنوان مختلف به چاپ رسیده است. یک بار با عنوان *الحجج الباهرة فی إفحام الطائفة الکافرة الفاجرة* با تصحیح عبدالله حاج علی منیب (ریاض: دار الإمام البخاری، ۱۴۲۰ق) که در چاپ اخیر کتاب به خطابه جلال الدین دوانی (متوفی ۹۰۸) نسبت داده شده و بار دیگر با عنوان *المنافرة بین السنة والشیعة* و با تحقیق خالد بن عبدالعزیز الجناحی (البحیة مصر، ۱۴۳۱/۲۰۱۰) با انتساب صحیح به واسطی. در ادبیات دینی عصر صفویه نیز حکایت‌هایی علیه اهل سنت شکل گرفته که برای تحلیل تاریخی آن‌ها باید به مسئله اهمیت حکایت‌های مذکور در مجادلات مذهبی عصر صفویه در پرتو مناسبات صفویه و عثمانی توجه کرد. مترجم]

۱. برای شرح حال عام حسین بن عبدالصمد بنگرید به: افندی، *ریاض العلماء*، ج ۲، ص ۱۰۸-۱۲۱؛

D. J. Stewart, "The first *Shaykh al-Islām* of the Safavid capital Qazvin," *Journal of the American Oriental Society*, (1996), 116, pp. 387-405; idem, "Husayn b. ʿAbd al-Samad al-Amili's treatise for Sultan Suleiman and the Shi'i Shafi'i legal tradition," *Islamic Law and Society*, (1997) 4, pp. 156-199; idem, "An episode in the Amili migration to Safavid Iran: The travel account of Husayn b. Abd al-Samad al-Amili," *Journal of Iranian Studies*, (2006) 39, pp. 481-509.

۲. درباره کتاب *الاربعمین* حدیثاً اشاره به این نکته لازم است که بر اساس عبارتی در دیباچه و مقدمه کتاب می‌توان گفت که حارثی دو تحریر از کتاب خود تألیف کرده است. با توجه به محتوی شیعی کتاب، او شاید زمانی که در عراق سکونت داشته (فاصله میان سال‌های ۹۵۵ تا ۹۶۰) تحریری از کتاب فراهم آورده و بعدها پس از مهاجرت به ایران، عبارتی به دیباچه کتاب افزوده و اثر خود را به نام شاه طهماسب صفوی کرده است.^۳

افندی به نقل از ملا مظفرالدین علی بن حسین بن حیدر کرکی که شرح حالی در بیان زندگی نامه شیخ بهایی نوشته و بخشی از آن به بیان شرح حال پدر شیخ بهایی یعنی حسین بن عبدالصمد اختصاص داشته، در ضمن فهرست آثار حسین بن عبدالصمد از منشآت فراوان وی (منشآت کثیره جدا) سخن گفته است.^۱ منشآت عمدتاً به سه دسته سلطانیات، دیوانیات و اخوانیات تقسیم می شده است. سلطانیات، مکاتبات میان سلاطین و شاهزادگان بوده است و دیوانیات، مراسلات در چرخه نظام اداری حکومت ها و سرانجام اخوانیات، مکاتبات دوستانه میان افراد بوده است که از حسین بن عبدالصمد در خصوص سلطانیات و اخوانیات، مکاتباتی در دست است که متن برخی از آن ها منتشر شده است. متن یکی از سلطانیات اورا میر محمد اشرف بن عبدالحسیب حسینی علوی (متوفی ۱۱۴۵) در کتاب فضائل السادات آورده و پیش از بیان بخشی از مکاتبه مذکور، در اشاره به متن مورد بحث، آن را به عنوان شهادی برای آن که نوادگان خاندان نبوت به عنوان فرزند (ولد) نیز مورد اشاره قرار می گیرند، بندهایی از مکاتبه میان شاه طهماسب و سلطان سلیمان قانونی که حسین بن عبدالصمد نوشته، استناد کرده و نوشته است:

... و شک نیست که اولاد بعیده را نیز ولد می گویند ... و استعمال این معنی و پیروی این طریقه مجتهدین امامیه نیز نموده اند، چنان چه نامه ای که به خط شریف شیخ جلیل القدر الامجد شیخ حسین بن عبدالصمد والد شیخ العارفین وزیده ارباب الحق والیقین شیخ بهاء الدین محمد العاملی که از جانب جناب نواب جمجاه جنت بارگاه شاه طهماسب بخواندگار روم سلطان سلیمان بن عثمان قلمی نموده اند، چون داعی ملاحظه نموده و خط شریف ایشان معروف داعی و جمع کثیری بود، موافق آن ترقیم شد بلا زیاده و نقصان.^۲

لله همان گونه که مصحح الاربعون حدیثاً اشاره کرده، عبارت تقدیمی به شاه طهماسب در برخی نسخه ها موجود نیست. بنگرید به: حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی، الاربعون حدیثاً، تحقیق علی اوسط ناطقی، میراث حدیث شیعه، دفتر دوم (قم: مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۷۸ ش)، ص ۱۴۳، پاورقی ۲.

۱. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۱۹. افندی به صراحت درباره هویت ملا مظفرالدین علی اشاره نکرده و تنها گفته ملا مظفرالدین علی از شاگردان شیخ بهایی بوده و شرح حالی فارسی در بیان زندگی شیخ بهایی نگاشته که افندی بخش هایی از آن را به عربی ترجمه کرده و در ضمن شرح حال حسین بن عبدالصمد حارثی آورده است.

۲. عبارت اخیر میر اشرف یعنی «خط شریف ایشان معروف داعی و جمع کثیری بود»، ظاهراً تصحیف شده باشد. ۹۰

در سال ۹۶۶ پس از برکناری بایزید فرزند سلطان سلیمان قانونی (متوفی ۹۷۴) از امارت کوتاهیه و قوی شدن احتمال جانشینی سلیم دیگر فرزند سلیمان به جانشینی، بایزید از اطاعت پدر سرپیچید و شورش نمود و در قونیه با برادرش سلیم درگیر شد^۱ و با توجه به جایگاهی که در میان امیران عثمانی داشت، سپاهی فراهم آورد؛ اما در نبرد با برادرش در قونیه شکست خورد و همراه با چهار فرزند خود (اورخان، محمد، محمود و عبدالله) و دوازده هزار سپاهی همراهش به ایران گریخت و در اواخر شوال ۹۶۶ از میدان نبرد در آماسیه گریخت و از طریق ارزروم وارد ایران شد. در بدو ورود او به ایران، در تبریز مورد استقبال قرار گرفت.^۲ بایزید برای جلب همکاری شاه طهماسب، همراه با سپاهی که در اختیار داشت، به قزوین سفر کرد.

لله قرائت بدیل برای عبارت مذکور شاید این باشد: «و خط شریف ایشان معروف رایج، و جمع کثیری بعد [از او]، موافق آن ترقیم کردند بلا زیاده و نقصان». در هر حال مراجعه به نسخه‌های خطی دیگر از اثر، شاید بتواند در قرائت صحیح عبارت کمک کند. برای نسخه‌های موجود از کتاب *فضائل السادات* بنگرید به: مصطفی درایتی، *فهرستواره دست‌نوشته‌های ایران* (دنا)، ج ۷، ص ۱۰۵۴.

۱. برای گزارش‌های مورخان صفوی و عثمانی درباره فرار بایزید به ایران بنگرید به: قاضی احمد غفاری قزوینی، *تاریخ جهان آرا*، تحقیق مجتبی مینوی (تهران: کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳ش)، ص ۳۰۴-۳۰۸؛ حسن بیگ روملو، *احسن التواریخ*، تصحیح عبدالحسین نوائی (تهران: انتشارات بابک، ۱۳۵۷ش)، ص ۵۲۱-۵۲۴، ۵۲۶-۵۲۸، ۵۳۲، ۵۳۴-۵۳۵، ۵۳۷-۵۳۸؛ قاضی احمد قلی، *خلاصه التواریخ*، ج ۱، ص ۴۰۶-۴۰۹، ۴۱۷-۴۲۰، ۴۳۱-۴۳۳؛ ولی قلی بن داود قلی شاملو، *قصص الخاقانی*، تصحیح سید حسن سادات ناصری (تهران: ۱۳۷۱ش)، ج ۱، ص ۷۹-۸۲؛

İsmail Hami Danişmend, *İzahlı Osmanlı tarihi kronolojisi*, 4 vols., Istanbul 1947-1955, vol. 2, p. 309-325.

غفاری (*تاریخ جهان آرا*، ص ۳۰۴-۳۰۵) توصیفی از وضعیت سپاه بایزید آورده و نوشته است: «...سلطان بایزید بالشکری چون سد سدید همه با اسلحه جنگ از تیرو شمشیر و تفنگ بر اسبان تازی سوار و مهبیایی کارزار... به میدان درآمد...». غفاری که بر بامی نظاره‌گر ورود بایزید به شهر قزوین بوده، اشاره کرده که در کنار او شیخ علی منشارکری (متوفی ۹۸۴) نیز بوده است. گزارش حسن بن محمد بورینی (متوفی ۱۰۲۴) درباره بایزید در ایران و تلاش او برای مسموم کردن شاه طهماسب اهمیت فراوانی دارد. ظاهراً مورخان صفوی به عمد ماجرای تلاش مسموم کردن شاه طهماسب توسط بایزید را نادیده گرفته و اشاره مستقیمی به آن نکرده‌اند. بورینی که منبعش درباره بایزید یکی از همراهان فرار کرده بایزید به شام بوده، اشاره کرده که شاه طهماسب از سلطان سلیمان طلب باج می‌کرده است. برای تفصیل گزارش بورینی بنگرید به: حسن بن محمد بورینی، *ترجمه الأعیان من أبناء الزمان*، تحقیق صلاح‌الدین منجد (دمشق: مطبوعات الجمع العلمی العربی بدمشق، ۱۹۵۹)، ج ۱، ص ۲۳۴-۲۳۸.

2. Danişmend, *İzahlı Osmanlı tarihi kronolojisi*, vol. 2, pp. 316-318.

به نوشته قاضی احمد غفاری که خود به همراه شیخ علی منشارکرکی (متوفی ۹۸۴) شاهد ورود بایزید به قزوین بوده، بایزید در ۲۱ محرم ۹۶۷/۱۲ اکتبر ۱۵۶۰ به آن جا رسید و غفاری شرحی از ورود بایزید به میدان سعادت آورده است.^۱ شاه طهماسب نیز استقبال گرمی از بایزید نمود و سعی نمود تا از فرصت دست داده برای تلافی حملات ویرانگری که سال ها قبل عثمانیان با پناه دادن به برادر شورشی اش، القاص، در ۹۵۴ علیه او نموده بودند، بهره گیرد.^۲ حضور بایزید و فرزندانش و سپاهی که همراه او بود، تهدیدی جدی برای عثمانی بود و سلطان سلیمان قانونی که به تازگی و در پی قرارداد آماسیه در ۹۶۲ به صلحی با صفویان دست یافته بود، به تلاش های سیاسی گسترده ای دست زد تا مشکل پدید آمده را بدون منازعه نظامی با صفویان حل کند. سلطان سلیمان قانونی، نامه های متعددی به شاه طهماسب نوشت و با یادآوری پیمان آماسیه، درخواست استرداد بایزید را نمود و البته در مکاتبات سیاسی خود زبانی نرم در پیش گرفت.

از سوی دیگر بایزید و سپاهیاناش خود تهدیدی علیه طهماسب بودند و در این میان اخباری نیز به گوش طهماسب از قصد احتمالی بایزید برای برکناری و حتی شورش علیه او رسید و آن چه که ظاهراً باعث شده بود چنین گمانی در بایزید پدید آید، بیماری شاه طهماسب بود که بیم مرگش نیز بر اثر آن می رفت. در ۲۲ رجب ۹۶۷ شاه طهماسب که به شدت از اقدامات احتمالی بایزید بیمناک بود، دستور بازداشت او و چهار فرزندش را داد.^۳ با این حال شاه طهماسب از تحویل دادن بایزید به سلیمان سرباز می زد و دلیل آن بیشتر به خاطر بیم شاه طهماسب بود که در صورت بخشیده شدن بایزید، احتمال جدی وجود داشت که بعدها

۱. غفاری حادثه ورود بایزید به قزوین را در ذیل حوادث سال ۹۶۸ آورده، اما این مطلب نادرست است؛ چرا که خود غفاری ماده تاریخ ورود بایزید به قزوین را «بگو شهر محرم بود وقوئیل» و ماده تاریخ نقل شده از قول محتشم «ماهی عجب رسید به پابوس آفتاب» آورده که هر دو بر سال ۹۶۷ دلالت دارد.

۲. درباره شورش القاص میرزا و اهمیت آن، روح الله منشی فتوحی شیرازی در کتاب *شرف نامه* خود مطالب مهمی آورده که در چاپ اخیر نیز به دلیل این که مطالب مذکور تنها در یکی از نسخه های کتاب آمده، ذکر نشده؛ اما والش متن آن ها را در متشکر کرده است. بنگرید به:

J. R. Walsh, "The revolt of Alqas Mirza," *Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes* 68 (1976) pp. 61-78.

۳. غفاری، *تاریخ جهان آرا*، ص ۳۰۵-۳۰۶؛ قی، *خلاصه التواریخ*، ج ۱، ص ۴۰۸-۴۰۹.



با به سلطنت رسیدن او، بایزید تهدیدی برای صفویه گردد و هم چنین احتمال داشت که بایزید در راه بازگشت مورد سوء قصد قرار گیرد و در صورت کشته شدنش بهانه‌ای جدید در دست عثمانی قرار گیرد. هر چند مورخان صفویه و نامه‌هایی که از شاه طهماسب باقی مانده، سعی در نشان دادن این تصویر دارد که شاه طهماسب در صدد گرفتن حکم عفو بایزید بوده، مورخان عثمانی تصویر فردی حقیر و عهد شکن و باج گیر از شاه طهماسب ارایه کرده‌اند که بیش از آن که واقعیت مسئله را منعکس کند، بخشی از مجادلات سیاسی میان دو دولت را نشان می‌دهد که چگونه در عرصه تاریخ نگاری نقش ایفا کرده است.

سلطان سلیمان در نهم جمادی الثانی ۹۶۸ هیئت عالی رتبه به سرپرستی علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقا قاپوچی همراه با هفتصد و شش نفر و هدایایی فراوان شامل شمشیرهای مرصع و جواهر نشان و پارچه‌های نفیس و بسیاری نفایس دیگر به ایران فرستاد و آن‌ها از طریق چخور سعد وارد ایروان و سپس از آن جا راهی ایران شده و در ۲۲ رجب ۹۶۸ به قزوین رسیدند و پنج روز بعد در دربار موفق به دیدار با شاه طهماسب شده و درخواست مجدد سلیمان برای تحویل بایزید را تکرار کردند. هیئت مذکور تا ۱۵ شعبان ۹۶۸ هنوز در قزوین در انتظار پاسخ مانده بودند.^۱ پس از چند ماه اقامت هیئت مذکور در قزوین، شاه طهماسب آن‌ها را به همراهی جعفر بیگ استاجلو به استانبول فرستاد تا مشکل مذکور را به نحوی مسالمت آمیز حل کند. سلیمان هیئت دیگری به سرپرستی خسرو پاشا حاکم وان و همراهی علی آغا چاوش باشی به همراه دویست نفر دیگر به دربار صفوی فرستاد و آن‌ها در چهاردهم ذی القعدة ۹۶۹ به قزوین رسیده و نامه سلطان سلیمان قانونی را تقدیم شاه طهماسب نمودند و درخواست استرداد بایزید را تکرار کردند. هیئت مذکور در ۲۱ ذوالقعدة ۹۶۹ بایزید و فرزندانش را تحویل گرفته و پس از خفه کردن آن‌ها به دستور سلطان سلیمان، جنازه‌های مذکور را با خود به عثمانی بردند.^۲ در ۱۹ صفر ۹۷۰ جعفر بیگ استاجلو که به استانبول فرستاده شده بود، به همراه الیاس بیگ فرستاده عثمانی به قزوین آمده و در تشکر از اقدام شاه طهماسب، هدایایی جدید شامل چهل اسب

۱. غفاری، تاریخ جهان آرا، ص ۳۰۶.

۲. غفاری، تاریخ جهان آرا، ص ۳۰۷-۳۰۸؛ روملو، احسن التواریخ، ص ۵۳۴-۵۳۵؛ قلی، خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۴۳۱-۴۳۳. ماده تاریخ ارایه شده برای حادثه مذکور توسط یکی از شاهدان حادثه، «پنج کم از زمرة عثمانیان» ذکر شده که سال ۹۶۹ خواهد بود.

بازین ویراق‌های زرین و مرصع و پانزده هزار اشرفی قبرسی که معادل سی هزار تومان و بسیاری نفایس دیگر بود، به قزوین آورده و تقدیم به شاه طهماسب نمودند. از نامه‌هایی که سلطان سلیمان قانونی در مدت مذکور برای شاه طهماسب فرستاده، متن هفت نامه در دست است که دیدگاه و نظرات او را نشان می‌دهد و دو نامه از این نامه‌ها، تاریخ تحریر نیز دارند، یکی به تاریخ شعبان ۹۶۷ و دیگری ربیع الاول ۹۶۸.^۱

از نامه‌هایی که شاه طهماسب در پاسخ یا برای پادرمیانی بایزید نوشته، تنها متن یک نامه در دست است؛ یعنی نامه‌ای که در پاسخ به نامه‌ای که علی پاشا و حسن آغا قوچچی در ۹۶۸ با خود به ایران آورده بودند و احتمالاً همان نامه نوشته شده در ربیع الاول ۹۶۸ باشد. در فاصله میان رجب تا رمضان ۹۶۸ شاه طهماسب نامه‌ای در پاسخ به نامه اخیر نوشت که متن نامه به انشاء حسین بن عبدالصمد حارثی (متوفی ۹۸۴) شیخ الاسلام قزوین است. متن نامه اخیر که متأسفانه اکنون تنها بخشی از آن در دست است، جالب توجه است. حسین بن عبدالصمد در نامه خود به مجادلات صفویان با عثمانی توجه کاملی داشته و تقریباً در مقدمه نامه، مسائل عقیدتی و سیاسی مورد منازعه دو طرف را به نحو زیبایی ترسیم کرده و از تبحر خود در ادبیات عرب و آشنایی کامل با مسائل مورد بحث و مجادله میان اهل سنت و شیعه در نگارش نامه بهره کاملی برده است. وی در آغاز نامه بدون تصریح، از آیات و روایات‌هایی بهره گرفته که در سنت شیعه، دلالت‌های کلامی خاص خود را دارد. آغاز نامه که از زبان طهماسب است، با تأکید بر شرف انتساب طهماسب به خاندان نبوت آغاز شده است که موضوع مورد مناقشه از سوی عثمانی‌ها علیه صفویان بوده و حکایت‌های چندی در بی‌اساس بودن انتساب صفویان به پیامبر ﷺ در میان ردیه‌نویسان عثمانی رواج داشته است.^۲ پس از تأکید

۱. فریدون احمد بای، منشآت السلاطین (استانبول، ۱۸۵۷-۱۸۵۸)، ج ۲، ص ۲۵-۵۰. مرحوم عبدالحسین نوایی متن نامه‌های مذکور و چند نامه دیگر را در ضمن کتاب شاه طهماسب صفوی: مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ ش)، ص ۳۵۰-۴۱۱ آورده است. نوایی هم چنین (ص ۳۵۵) به مراودات و مکاتبات میان بایزید با خان احمد گیلانی اشاره کرده و به نقل از تذکره شاه طهماسب اشاره کرده که شاه طهماسب از خان احمد به دلیل آن که عده زیادی از همراهان «شیطان بایزید» را پناه داده، خرده گرفته است.

۲. [در حالی که هنوز در خصوص سیادت صفویان نمی‌توان نظری قاطع ارایه کرد، اما شواهدی در دست است که سیادت صفویان پیش از به قدرت رسیدن آن‌ها مطرح بوده و دست‌کم در یک متن نسب‌شناسی که ۹۸

لله پیش از قدرت‌گیری صفویان تألیف شده، از صفویان به عنوان مدعیان سیادت نام برده شده است. اکنون اثری به نام *کتاب بیان الادعیاء* نوشته نسابه‌ای به نام عبدالله بن علی بن محمد بن قتیل حسینی، در تذکره‌ای یافت شده است. این نسابه که اثر خود را در ۷۹۴ تألیف کرده، از جمله مدعیان سیادت، از مشایخ اردبیل یاد کرده است. برای گزارشی از این نسخه و اهمیت آن بنگرید به:

Kazuo Morimoto, "The Notebook of a Sayyid/Sharf Genealogist: Ms. British Library Or. 1406," in D. Bredi et al. (eds.), *Scritti in onore di Biancamaria Scarcia Amoretti, Rome: Dipartimento di Studi Orientali, Università di Roma (La Sapienza) and Edizioni Q, 2008, vol. 3, pp. 823-836*

[مترجم.]

در باره سلسله نسب آمده در کتاب *صفوة الصفاء* نیز عمدتاً گفته می‌شود که میر ابوالفتح نامی از سوی شاه طهماسب مأمور بازمینی متن *صفوة الصفاء* شده و برخی تغییرات در آن اعمال کرده است. برای تفصیلی از این مسئله بنگرید به:

M. M. Mazzaoui, *The Origins of the Safawids: Šīsm̐ Sūfism and the Gulāt*, Wiesbaden 1972, pp. 46-51; H. R. Roemer, "The Safavid Period", pp. 189-350 in *The Cambridge History of Iran*, vol. 6: *The Timurid and Safavid Periods*, ed. Peter Jackson and Laurence Lockhart, Cambridge 1986, pp. 198-199.

هر دو تحقیق فوق مستندات خود در زمینه سیادت صفویان را به کار احمد کسروی تبریزی که در *مجله آینده*، شماره دوم (۱۹۲۶-۱۹۲۸) و تحقیق زکی ولیدی طوقان که در تحقیقی مستقل به همان نظرات کسروی رسیده، ارجاع داده‌اند. بنگرید به:

Zeki Velidi Togan, "Sur l'origine des Safavides", in *Mélanges Louis Massignon*, 3 vols., Damascus 1957, vol. 3, pp. 345-357.

[ردیه‌نویسان عثمانی در اشاره به سیادت صفویان غالباً با مورد انکار قرار دادن آن، سعی در نوعی طعن زدن در صفویان داشته و گاه حکایت‌هایی نیز در این خصوص ابداع کرده‌اند. نمونه‌ای از این حکایت‌ها، مطلبی نقل شده توسط مطهر بن عبدالرحمن است که کتابی به نام *مشمتم الاقوال* نوشته و آن را به سلطان مراد سوم تقدیم کرده است. وی در بخشی از رساله خود به نقل از اقوال شفاهی آورده که شاه اسماعیل اول چون به کربلا در اوآن ظهور خود سفر کرده بود، در آن جا سادات را مجبور به درج نسبش در جراید (در باره جریده بنگرید به: آقا بزرگ طهرانی، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، ج ۵، ص ۹۷-۹۹) و شجره‌نامه‌های سادات کرد و پس از آن که عده‌ای را به قتل رساند، برخی از آن‌ها پذیرفتند که نام او را در جریده سادات وارد کنند؛ اما آن‌ها برای آن که او را رسوا کنند، نسب او را به سیدی نسبت داده‌اند که عقیم بوده است (... و معروف من الثقات، ان شاه اسماعیل الشقی فی ابتداء خروجه ذهب الی زیارة الامام ابی عبدالله الحسین السعید الشهید بکربلاء والی زیارة الامام ابوالحسن علی بن موسی الرضی والی زیارة سائر الاماکن المبارکة، واجبروا کره ساکنها و خادمها من السادات العظام بان یدرجوا نسبه فی بحر الانساب للسادات فقتل الظالم الشقی جما غفیرا و جمعا کثیرا من لا یجتري علی

بر شرف انتساب طهماسب به خاندان پیامبر ﷺ، حسین بن عبدالصمد آیه‌ای از قرآن (مأثده، ۵۵) را نقل کرده و از امامت امیرالمؤمنین عیسیٰ سخن گفته و حدیث مشهور «انا مدینه العلم وعلی بابها» را نقل کرده و به ماجرای غصب فدک اشاره کرده و با استناد به حدیث مروی از پیامبر ﷺ در لعن آزاردهندگان حضرت فاطمه زهرا عیسیا، تلمیحی به شیخین با خرده‌گیری لطیفی بر آن‌ها آورده است.^۱ رساله نوشته شده توسط حارثی از حیث بررسی مناسبات سیاسی صفویه و عثمانی اهمیت فراوانی دارد. به واقع از عالمان برجسته در برخی مواقع جهت نگارش نامه‌های خاص سیاسی یا مذهبی بهره گرفته می‌شده، کما این که شاه عباس دوم در پاسخ به

للع افتراء والبهتان واجترى شزيمة قليلة من السادات للخلاص من القتل وامتثلوا امره واطاعوه وكتبوا نسبه واثبتوه في بحر الانساب ولكن تداركوا بان ينسبوا الى السيد العقيم الذي لا عقب له والمعروف بين علماء النسابة وانتهوا نسبه اليه (...). بنگرید به:

E. Eberhard, *Osmanische Polemik gegen die Safawiden*, p. 221

[مترجم.]

۱. بخشی از نامه مورد بحث در ضمن کتاب فضائل السادات تألیف سید محمد اشرف (متوفی ۱۱۴۵) (قم: شرکه المعارف و الاثار، ۱۳۸۰ ق/ ۱۳۹۰ ش)، ص ۴۲۱-۴۲۲ آمده است (گفته مرحوم آقابزرگ در الذریعة، ج ۵، ص ۱۹۳ که اشاره نموده متن کامل نامه در ضمن کتاب فضائل السادات آمده، نادرست است). سید محمد اشرف ظاهراً تمام متن نامه را در اختیار داشته؛ چرا که پس از نقل بخشی از متن نامه گفته که «وکتبنا منه ما هو مناسب لهذا الكتاب». با این حال استوارت معتقد است که متن به طور کامل در اختیار سید محمد اشرف نبوده است. بنگرید به:

Devin J Stewart, "Three Polemic Exchanges at the Safavid Court," p. 382.

متن کامل نامه در ضمن مجموعه‌ای از رسائل و تألیفات حسین بن عبدالصمد در کتابخانه ملی تبریز موجود بوده؛ اما پس از دشواری‌های فراوان و دسترسی به تصویری از نسخه، نامه مذکور در نسخه موجود، نبود که غمی دانم آیا در تهیه تصویر از نسخه اشکالی رخ داده یا اکنون نامه در ضمن آن نسخه خطی به هر دلیل دیگری وجود ندارد. بنگرید به: میرودود سید یونسی، فهرست کتابخانه ملی تبریز (تبریز: کتابخانه ملی تبریز، ۱۳۵۰ ش)، ج ۲، ص ۷۱۱-۷۱۲. نسخه مذکور زمانی در قتلک شیخ بهایی بوده و مهر او با تاریخ ۹۹۷ بر نسخه مشهود است. مسئله سب صاحب از مسائل مورد مناقشه جدی میان صفویان و عثمانی بوده است. بنگرید به:

E. Eberhard, *Osmanische Polemik gegen die Safawiden im 16. Jahrhundert nach arabische Handschriften*, pp. 104-110.

افندی (ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۱۹) به نقل از رساله ملا مظفرالدین علی -احتمالاً فرزند سید حسین بن حیدر کرکی- از منشآت فراوان حسین بن عبدالصمد سخن گفته که نشانگر آن است، حسین بن عبدالصمد نامه‌های دیوانی دیگری را هم به نیابت از شاه و در پاسخ به نامه‌هایی سیاسی آمده به دربار صفویه تحریر کرده است.

شریف مکه از آقا حسین خوانساری درخواست کرده بود تا پاسخی بنگارد. در حقیقت نگارش نامه‌های سیاسی توسط فقیهان در مواقعی خاصی بوده؛ اما در هر حال نکته مهم، نقش جدی داشتن عالمان عاملی از این جهت در سیاست‌های رسمی صفویان است و متن نامه حسین بن عبدالصمد که در یکی از بحرانی‌ترین سال‌های حکومت شاه طهماسب نوشته شده، اهمیت فراوانی دارد.^۱

رساله حرمة ذبائح اهل الکتاب بهاء الدین عاملی

دو مورد دیگر از نقش جدی عالمان عاملی در شرایط مشابه در دست است. فرستادگان عثمانی به دربار صفوی، گاه مسائلی فقهی را در دربار صفویه به عنوان مخالفت‌های شیعیان با اجماع مسلمانان مطرح می‌کرده‌اند. نمونه‌ای از این دست، بحث از مخالفت نظر شیعیان در موضوع "عدم حلیت ذبائح اهل کتاب" است که علت نگارش رساله‌ای با همین عنوان توسط بهاء الدین محمد بن حسین حارثی عاملی (۹۵۳-۱۰۳۰/۱۵۴۷-۱۶۲۱) بوده است.^۲

۱. برای متن کامل نامه آقا حسین خوانساری به نیابت از شاه عباس دوم به شریف مکه بنگرید به: رسول جعفریان، «مناسبات اصفهان و حجاز»، سیاست و فرهنگ روزگار صفوی (تهران: نشر علم، ۱۳۸۸ ش)، ج ۲، ص ۱۵۷۶-۱۵۷۹. بندهای آغاز دو نامه دیگر شاه عباس دوم به شریف مکه را نقل کرده است. در نامه‌های مذکور بر شرف انتساب صفویان به خاندان نبوت تأکید شده و شاه خود را فرزند پیامبر ﷺ معرفی کرده است. مترجم.

۲. برای شرح حال شیخ بهایی به نحو عام بنگرید به:

E. Kohlberg, "Bahāḍ al-Dīn al- Āmili", *Encyclopaedia Iranica*, vol. 3, p. 429-430; A. J. Newman, "Toward a reconsideration of the 'Isfahān school of philosophy': Shaykh Bahāḍī and the role of the Safawid ullaḥ", *Studia Iranica* 15 (1986), p. 165-199; Dalāl Atās, *Bahāḍ al-Dīn al- Āmili ad-ban wa-faḥan wa- āliman*, Beirut 1995; D. J. Stewart, "A biographical notice on Bahaḍ al-Din al- Amili (d. 1030/1621)", *Journal of the American Oriental Society* 111 (1991), p. 563-571; idem, "Taqiyyah as performance: the travels of Bahaḍ al-Din al-Amili in the Ottoman Empire (991-93/1583-85)", *Princeton Papers in Near Eastern Studies* 4 (1996), p. 1-70; idem, "The lost biography of Bahaḍ al-Din al- Amili and the reign of Shah Isma il II in Safavid historiography", *Iranian Studies* 31 (1998), p. 1-29; R. J. Abisaab, "New ropes for royal tents: Shaykh Bahāḍ and the Imperial Order of Shah Abbas (996/1038/1587-1629)", *Studies on Persianate Societies* 1 (2003), p. 29-56.

توجه به تحلیل رساله‌های فقهی تألیف شده توسط فقیهان عاملی برای فهم تاریخ صفویه مورد توجه رولا

در جریان تلاش‌های صفویان و عثمانی‌ها برای رسیدن به قرارداد صلح در ۱۰۲۱ که در روزگار فرمانروایی شاه عباس اول (متوفی ۱۰۳۰) و سلطان احمد اول بود، فرستاده عثمانی به دربار صفوی، عالمی متبحر به نام خضر بن حسین ماردینی افندی (متوفی ۱۰۲۲) بوده است.^۱

لله جوردی ابی صعب قرار گرفته و او در کتاب اخیر خود بحثی درباره مطاعن المجرمه فی الرد علی الصوفیة و نفحات اللاهوت فی لعن الجبیت والطاعوت محقق کرکی (متوفی ۹۴۰) و کارهای مشابه دیگر آورده است. بنگرید به:

R. J. Abisaab, *Converting Persia*, London 2004, pp. 24-27, 46-47, 64-66, 83-86, 102-103, 115-118.

۱. ملا خضر بن حسین ماردینی، نواده شهاب‌الدین احمد بن عمر هندی (متوفی ۸۴۹) شارح کافیه رضی‌الدین محمد بن حسن استرآبادی است که اثری مشهور در ادبیات عرب است. شرح حال مهم او را ابوالوفاء بن عمر غرضی (متوفی ۱۰۷۱) در کتاب معادن الذهب فی الأعیان المشرقة بهم حلب، تحقیق عبدالله غزالی (کویت: دار العروبة للنشر والتوزیع، ۱۹۸۷)، ص ۲۳۶-۲۳۸ آورده است. افندی (ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۳۶) از ملا خضری نام برده و گفته که وی کتابی به نام التوضیح داشته است. افندی هم چنین اشاره کرده که مطالبی درباره ملا خضر در کتاب الفضائل المنجیة فی الامامة که یکی از شاگردان شیخ بهایی تألیف کرده، آمده است. افندی اشاره نموده که به احتمال زیاد ملا خضر از عالمان اهل سنت است و شرح حال او را در بخش دوم ریاض خواهد آورد. در بررسی که از نسخه بخش دوم ریاض داشتم، مطلبی درباره ملا خضر نیافتم؛ اما بی تردید مراد از وی همان ملا خضر بن حسین ماردینی است. عرضی (ص ۲۳۷) تصریح کرده که زمانی که نصوص پاشا (متوفی ۱۰۲۳) به وزارت رسیده بوده، برای انجام مقدمات صلح میان شاه عباس و سلطان احمد (متوفی ۱۰۲۶)، ملا خضر را به دربار صفویه فرستاده بود و ماردینی در گفتگو با شاه عباس از این مطلب سخن گفته بود که اهل سنت یکی از ایراداتی که به شیعیان می‌گیرند، عقیده آن‌ها در باب عدم حلیت ذبائح اهل کتاب است، در حالی که ظاهر آیه ۵ سورة مائدة دلالت بر حلیت دارد. شاه عباس به شیخ بهایی دستور داد تا جوابی در این خصوص بنویسد. عرضی که خود نسخه‌ای از رساله شیخ بهایی در پاسخ به مطلب مذکور را در دست یکی از ایرانیان در حلب دیده، توصیفی از محتوی کتاب آورده و گفته شیخ بهایی در آن رساله در ضمن مدح شاه عباس از او به «شاه عباس صفوی موسوی حسینی» یاد کرده که عرضی تنها انتساب به شیخ صفی‌الدین را پذیرفته و در سیادت شاه عباس تردید کرده است. عرضی در ادامه مطلب گفته که شیخ بهایی در رساله خود بحثی درباره شایستگی علی علیه السلام به خلافت و افضلیت او آورده است (و ذکر آن استحقاق الإمام المرتضی للخلافة و تقدّمه علی جمیع الآل والأصحاب) و سپس به بحث از تحریم ذبائح اهل کتاب پرداخته است (محمد امین بن فضل الله محبی در خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر (بیروت، ۱۹۶۶)، ج ۲، ص ۱۲۹-۱۳۰ نیز مطالب مذکور را به واسطه عرضی نقل کرده است). مطالب مورد اشاره عرضی در نسخه متداول از کتاب حرمة ذبائح اهل الکتاب (تحقیق زهیر اعرجی، بیروت، ۱۴۱۰/۱۹۹۰، ص ۵۷-۵۸ دیده نمی‌شود. احتمال جدی آن است که نسخه فعلی در دست کتاب شیخ بهایی، تحریر متأخر از پاسخی باشد که او در جواب ماردینی تحریر کرده و همراه او به استانبول فرستاده باشد و مطالب مورد اشاره عرضی در تحریر متأخر حذف شده باشد. آن چه که این گمان را تأیید می‌کند، نسخه‌ای متفاوت از کتاب ذبائح اهل کتاب است که شیخ آقابرگ آن را دیده که عنوان آن ۹۸

ماردینی که به زبان‌های عربی، فارسی و ترکی آشنایی کاملی داشت، خود عالمی برجسته بود و مدت‌ها سمت قاضی القضاة ماردین را برعهده داشت و در حلقه نزدیکان نصوح پاشا (متوفی ۱۰۲۳) که حاکم دیاربکر و بعدها صدراعظم عثمانی گردید، درآمد بود. پس از مدت‌ها منازعه بر سر آذربایجان، باقوی شدن کفه صفویان، عثمانی‌ها مجبور به پذیرش صلح شدند. برای انجام این مأموریت، خضر بن حسین ماردینی به ایران فرستاده شد. پس از مرگ مراد پاشا در ۲۵ جمادی الاولی ۱۰۲۰، فرمانده سپاهیان مسئول نبرد با صفویان و صدراعظم عثمانی، نصوص پاشا، به صدراعظمی انتخاب شد و فرمان انتصاب او به سمت جدید در ۱۲ جمادی الثانی ۱۰۲۰ از استانبول به دستش که در آن هنگام حاکم دیاربکر بوده و در ایام بیماری مراد پاشا فرماندهی جنگ را برعهده داشت، رسید. وی ملا خضر بن حسین ماردینی را به سفارت و بستن قرارداد صلح به نزد شاه عباس فرستاد. اسکندر بیگ منشی که گزارش آمدن ماردینی به ایران - البته بدون اشاره به نام او و تنها تذکر این مطلب که فرستاده عثمانی مدت‌ها قاضی ماردین بوده - آورده، گفته که شاه عباس در آن هنگام اصفهان را به قصد بیلاق ترک کرده و در راه تبریز پایتخت تابستانی صفویان - پیش از رسیدن به آن جا در اوجان به همراه گروهی از اعیان و مشایخ (یعنی عالمان) به اردبیل رفته بود تا از مزار جدش شیخ صفی الدین دیدار کند. پس از بازگشت مجدد از اردبیل به اوجان، ماردینی به خدمت شاه رسید.^۱

لله رسالة فی حرمة ذبائح مطلق الکفار ونجاستها وحکم صنایعهم نوشته که در سه فصل بوده است. آقابزرگ (الذریعة، ج ۱۰، ص ۴) گفته که نسخه مذکور را در کتابخانه فاضل خوانساری در نجف دیده، اما نسخه مذکور اکنون در نسخه‌های موجود از کتابخانه مذکور که فهرست آن‌ها نیز منتشر شده، موجود نیست و دو نسخه معرفی شده در فهرست کتابخانه همان الذریعة مشهور هستند. اهمیت دیباچه و تغییر دادن آن توسط نویسندگان در سده‌های میانه بسیار شایع و متداول بوده است. برای بخشی در این خصوص بنگرید به: رسول جعفریان، «تقدیم‌نامه نویسی در دیباچه کتاب‌ها با تأکید بر تقدیم‌نامه نویسی در آثار شیعی»، مقالات تاریخی (قم: ۱۳۷۵ ش/۱۴۱۷)، ج ۱، ص ۵۳-۹۵.

F. Lewis, "The Modes of Literary Production: Remarks on the Composition, Revision and Publication of Persian Texts in the Medieval Period," *Persaica* 17 (2001), pp. 69-83.

۱. اسکندر بیگ منشی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۴۸: «... اردوی گردون شکوه به جانب اوجان تبریز در حرکت آمد و حضرت اعلی با مخصوصان و مقره بان بقصد زیارت حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ کرام صفویه از اردوی نصر نشان جدا شده به دارالارشاد اردبیل تشریف برده، بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی بازگشته در بیلاق اوجان به اردوی ظفر نشان پیوستند... شخصی از علماء روم که مرد سنجیده سخندان^{۱۶}

ماردینی در خانه قاضی خان حسنی صدر شاه اقامت گزید. اسکندریبگ منشی علت آن که ماردینی در خانه حسنی اقامت گزید را همان شأن و مقام علمی ماردینی به عنوان عالم و فقیه ذکر کرده و گفته که ایلچی مذکور را به مناسبت علم و فضل در خانه عالی جناب صدارت پناه قاضی خان صدر الحسینی فرود آوردند. در اول رجب ۱۰۲۰ شاه به تبریز رفت و اندکی بعد گروهی به سرپرستی قاضی خان صدر، معزالدین اصفهانی قاضی قزوین، برای انعقاد قرارداد صلح به عثمانی فرستاده شدند و ماردینی نیز هیئت مذکور را همراهی کرد. آن‌ها در اول شعبان ۱۰۲۰ به قصد استانبول، تبریز را ترک کرده و در ۲۱ شعبان به آن‌جا رسیدند. قرارداد صلح در ۲۶ رمضان ۱۰۲۰ امضا شد.^۱ در اوجان یا تبریز و حدود رجب ۱۰۲۰، احتمالاً ماردینی در یکی از مجالس خود با شاه عباس، از موضوع عقیده شیعه در عدم حلیت ذبائح اهل کتاب سخن گفت و اشاره کرده که عقیده مذکور مخالف اجماع مسلمانان است. در پی این بحث بود که شیخ بهایی به درخواست شاه عباس، رساله حرمه ذبائح اهل کتاب را تحریر نمود.^۲

لله و قاضی ماردین بود، از جانب نصوص پاشا به رسم رسالت به پایه سریر اعلی آمده در بیلاق اوجان به عز بساط بوسی سرافراز گردید و بعد از بساط بوسی کلمه‌ای در متن افتاده است - قوایم سریر سلطنت مصیر به ادای رسالت پرداخت...».

۱. برای تفصیل قرارداد مذکور بنگرید به: اسکندریبگ منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۴۸-۸۴۹؛ J. von Hammer-Purgstall, *Geschichte des osmanischen Reiches*, 10 vols., reprint Graz, Austria 1963, vol. 4, pp. 445-453; İ. H. Danişmend, *Kronolojisi, op. cit.*, vol. 3, pp. 255-258; B. Küttükoğlu, *Osmanlı-iran Siyâsî Münasebetleri*, Istanbul 1993, pp. 276-278.

۲. مسئله مخالفت با اجماع به عنوان یکی از ایرادات کلامی از سوی اهل سنت به شیعیان در طول تاریخ مطرح بوده است. برای بحثی در این خصوص بنگرید به:

D. J. Stewart, *Islamic Legal Orthodoxy: Twelver Shiite Responses to the Sunni Legal System*, Salt Lake City 1998, p. 55-56.

شیخ بهایی، بحث کوتاهی درباره عدم طهارت اهل کتاب به نحو عام در الحبل المتین فی احکام احکام الدین، تحقیق سید بلاسم موسوی حسینی (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲/۱۴۲۴ ش)، ج ۱، ص ۴۲۹-۴۳۰ آورده است. شیخ طوسی در المبسوط (ج ۱، ص ۳۹۰) اشاره کرده که در میان اصحاب ما، برخی قائل به حلیت ذبائح اهل کتاب بوده‌اند؛ اما شیخ از فرد یا افراد مذکور نام نبرده است. دانسته است که شیخ طوسی رساله‌ای مستقل در موضوع مورد بحث با عنوان مسأله فی تحریم ذبائح اهل کتاب داشته است. مسئله حرمت یا حلیت ذبائح اهل کتاب در سنت شیعه پیشینه کهن‌تری دارد. شیخ مفید (متوفی ۴۱۳) نیز در این خصوص رساله‌ای (رساله الذبائح) دارد و در آن اشاره کرده که عقیده جمهور شیعه بر حرمت است و تنها یکی از فقیهان شیعه^۳



عبدالصمد بن حسین عاملی و فرستاده عثمانی

ظاهراً در همان ایامی که ماردینی در ایران به سفارت بوده، بحث دیگری در تبریز میان او و شاه و عالمان امامی در گرفته باشد. قطب الدین محمد بن علی بن عبدالوهاب اشکوری دیلمی لاهیجانی در کتاب *محبوب القلوب* که پس از ۱۰۸۸ و پیش از ۱۰۹۵ تألیف شده، داستانی نقل کرده که به نظر باید ناظر به ایام اقامت ماردینی در تبریز باشد.^۱ اشکوری به نقل از پدرش که خود شاهد ماجرای نقل شده بوده، آورده که شیخ عبدالصمد بن حسین حارثی عاملی، برادر شیخ بهایی به مجلس شاه عباس درآمد، هنگامی که فرستاده عثمانی در متن از نام فرستاده سخنی نیامده. در دربار شاه بود. فرستاده در مجلس مشغول تعریف درباره برخی عالمان عثمانی متبحر در علوم غریبه بود و از کارهای عجیب و غریبی که آن‌ها انجام می‌دادند، سخن می‌گفت و در پایان پرسید که آیا در میان عالمان ایرانی کسی هست که چنین کارهایی بتواند انجام دهد؟ شیخ عبدالصمد که دید سخنان فرستاده در شاه اثر کرده، گفت آنچه که فرستاده نقل کرده،

لله (ابن ابی عقیل) در این مسئله هم چون اهل سنت قائل به حلیت ذبائح اهل کتاب است. مجلسی (بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۸-۱، ۹-۱۴) بخش‌های اعظمی از رساله‌های شیخ بهایی و شیخ مفید را نقل کرده و خود بحث مفصلی (بحار، ج ۶۳، ص ۱۴-۲۸) در خصوص ذبائح اهل کتاب آورده است. برای بحثی کلی از مسئله حرمت ذبائح اهل کتاب در دوره صفویه بنگرید به:

Roger Savory, "Relations between the Safavid State and its Non-Muslim Minorities," *Islam and Christian-Muslim Relations* 14, 4 (2003), pp. 435-458.

در کتاب‌شناسی آثار شیخ بهایی و آثار دیگر نوشته شده درباره شیخ بهایی، تنها از یک تحریر متداول رساله شیخ بهایی در موضوع ذبائح اهل کتاب سخن رفته و اشاره روشنی به علت نگرارش آن نیز نیامده است. بنگرید به: دلال عباس، بهاء الدین العاملی: *أديباً و فقیهاً و عالماً* (بیروت: دار المورخ العربی، ۱۴۳۱/۲۰۱۰)، ص ۲۵۳؛ محمد قصری، *سیمایی از شیخ بهایی در آینه آثار* (مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴ ش)، ص ۵۹؛ سید محسن ناجی نصرآبادی، *کتاب‌شناسی شیخ بهایی* (مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۷ ش)، ص ۳۵۵-۳۵۹، ۶۲۴ (که رساله مورد اشاره آقابزرگ با آغاز دیگر معرفی شده و در انتساب آن به شیخ بهایی تردید شده است)؛

Hossein Modarressi Tabataba'i, *An Introduction to Shāhī Law: A Bibliographical Study*, London 1984, p. 200.

۱. در ۱۰۸۸ زلزله‌ای در لاهیجان رخ داده که اشکوری به آن اشاره کرده است. تاریخ ۱۰۹۵ نیز بر اساس قید «رحمه الله» است که فرزند اشکوری پس از نام پدر در فهرستی برای مطالب کتاب، آورده است. بنگرید به: *محبوب القلوب*، ج ۱، ص ۳۰-۳۱ (مقدمه).



در جمله علوم به شمار نمی آید و در همان هنگام به باز کردن بند شلوار (چاقشور) خود پرداخت که کار او باعث شگفتی شد و شاه عباس شیخ را نظاره می کرد. پس از لحظاتی شیخ بند شلوار خود را به سوی فرستاده پرتاب کرد در حالی که سر آن در دستش بود و در آن لحظه بند شلوار به صورت ماری عظیم شد و فرستاده و تمام حاضران مجلس ترسیدند و به حالت فرار برخاستند که مجلس را ترک کنند. شیخ بند شلوار را کشید و بار دیگر به صورت بندی درآمد. شیخ خطاب به شاه گفت که کارهای مذکور در نزد عقلا اعتباری ندارد و او این کار را به تازگی (فی هذه الايام) از برخی معرکه گیران در میدان اصفهان فرا گرفته و چنین کاری شعبده بازی و تردستی است (هذا من اعمال الید والنیرنجات). معرکه گیران چنین کارهایی را برای گرفتن پول از مردم فرامی گیرند. فرستاده خجل شد و مجلس را در حالی ترك کرد که از بیان چنین مطالبی در حضور شاه و افاضل و خرده گیری بر علما با بیان چنین حکایت هایی، به شدت پشیمان شده بود.^۱

متن ماجرای مذکور، تاریخی که بتوان زمان وقوع ماجرا را تعیین کند، ندارد و اشاره ای نیز به هویت فرستاده در آن نیست. در هر حال با توجه به تاریخ درگذشت عبدالصمد در ۱۰۲۰ مشخص است که ماجرا باید پیش از این تاریخ و پس از ۱۰۰۶ که اصفهان به پایتختی انتخاب شده، رخ داده باشد. عبدالصمد بیان کرده که شعبده بازی مذکور را در میدان اصفهان از معرکه گیری فرا گرفته و تعبیر «فی هذه الايام» را در اشاره به زمانی که او چنین کاری را فرا گرفته، به کار برده است. تعبیر مذکور نشانگر این مسئله نیز هست که ماجرای نقل شده در جایی جز

۱. قطب الدین محمد بن علی اشکوری دیلمی لاهیجانی، محبوب القلوب، تقدیم و تصحیح حامد صدقی و ابراهیم دیباجی (تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۲ ش/ ۱۴۲۴)، ج ۲، ص ۴۰۷-۴۰۸. عبارت آخر ماجرا «تعبیر العلماء» باید «تعبیر العلماء» باشد. نمونه ای دیگر از مکاتبات جدلی میان عالمان شیعه با اهل سنت، نامه مولانا محمد مشکک رستم داری است که ۹۹۷ در پاسخ به ایرادات عالمان سنی ازبک نوشته که متن آن در متون مختلف از جمله محافل المؤمنین، محمد شفیع حسینی عاملی (تصحیح و تحقیق ابراهیم عرب پور و منصور جغتایی، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۸۳ ش، ص ۶۴-۸۳ آمده است. هم چنین بنگرید به:

Biancamaria Scarcia-Amoretti, "Una polemica religiosa tra ullaṁb di Mašhad e ullaṁb uzbechinell'anno 997/1588-89", *Annali del Istituto Universitario Orientale di Napoli* n.s. 14.2 (1964), p. 647-671.



اصفهان رخ داده و فی هذه الايام به معنی اخیراً باید باشد. به احتمال قوی ماجرای مورد بحث باید در تبریز رخ داده باشد و فرستاده عثمانی نیز باید همان خضر بن حسین ماردینی باشد. در همان سال، یعنی ۱۰۲۰، عبدالصمد در نزدیکی مدینه درگذشته بود و جنازه‌اش برای خاک سپاری به نجف برده شده بود.^۱

به نظر می‌رسد عبدالصمد بن حسین که قصد انجام حج را داشته، در راه سفر خود برای رسیدن به کاروان‌های حجاج دمشق بوده که در ۱۸ شوال شهر را به مقصد مکه ترک می‌کردند. برای رفتن به دمشق، عبدالصمد بن حسین باید به تبریز، وان، آمد، حلب و دمشق می‌رفته که مسیر رسمی برای کسانی بود که قصد حج و پیوستن به کاروانی‌های حج را در آن دوره داشته‌اند.^۲ احتمالاً مرگ عبدالصمد در ذی القعدة ۱۰۲۰ در نزدیکی مدینه رخ داده باشد. مطالب نقل شده به وضوح نقش مهم عالمان عاملی در حمایت از صفویان در مواجهه فکری با عالمان عثمانی را نشان می‌دهد، مطلبی که علی‌رغم در دست بودن شواهد اندک، اهمیت فراوانی دارد.

پیوست مترجم

همان گونه که در مقاله حاضر به آن اشاره شد، در سال ۹۶۸ شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی، به نیابت از شاه طهماسب، پاسخی به نامه ارسالی سلطان سلیمان قانونی

۱. ابوتراب عبدالصمد بن حسین حارثی در سوم صفر ۹۶۶ در قزوین دیده به جهان گشود و همراه پدرش در حدود ۹۷۴ به هرات مهاجرت کرده و در همان جاسکونت داشته است. شیخ بهائی در هفتم شوال ۹۷۵ کتاب *الفوائد الصمدية* را به نام برادرش ابوتراب تألیف کرد. پس از آن که در ۹۸۴ حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی، پدر عبدالصمد، در بحرین درگذشت، ابوتراب به جای پدر شیخ الاسلام هرات شد و این منصب در میان فرزندان او تا روزگار ۱۱۰۶ که افندی به تألیف *ریاض العلماء* مشغول بود در میان فرزندان و اعقاب او باقی مانده است. برای شرح حال ابوتراب بنگرید به: افندی، *ریاض العلماء*، ج ۳، ص ۱۲۳-۱۲۴؛ محسن امین، *اعیان الشیعه*، ج ۸، ص ۱۶-۱۷. آل مروه، از خاندان‌های شیعی مشهور لبنان، همان‌گونه که امین اشاره کرده، ظاهراً از اعقاب ابوتراب عبدالصمد هستند.

۲. قطب‌الدین محمد بن علی اشکوری دیلمی لاهیجانی، *محبوب القلوب*، ج ۲، ص ۴۰۷-۴۰۸. جعفر مهاجر (سته فقهاء ابطال، بیروت: المجلس الإسلامی الشیعی الاعلی، ۱۴۱۵/۱۹۹۴)، ص ۲۷۰ داستان مذکور را در ضمن بحث از آشنایی شیخ بهایی با علوم خفیه آورده و آن را به خطا، به شیخ بهایی نسبت داده است. درباره قطب‌الدین اشکوری بنگرید به: *محبوب القلوب*، ج ۲، ص ۴۰۴-۴۰۵؛

Mathieu Terrier, "Qutb al-Dīn Ashkevarī, un philosophe discret de la renaissance safavide," *Studia Iranica* 40 (2011), pp.185-210.

(متوفی ۹۷۴) نوشته است. متن نامه اخیر در اختیار سید محمد اشرف سبط میرداماد بوده و در کتاب فضائل السادات (قم ۱۳۸۰ ق/ ۱۳۳۹ ش)، ص ۴۲۱-۴۲۲ بخشی از آن را آورده است. تنها نسخه‌ای که از این اثر تا به حال بدان دست یافته بودم، در ضمن نسخه‌ای از رسائل حسین بن عبدالصمد در کتابخانه ملی تبریز بود. در فهرست آغاز نامه چنین نقل شده است: «الحمد لله الذی ارسل رسوله بالهدی...» پس از کوشش فراوان، تصویری از کل مجموعه تهیه شد؛ اما متأسفانه رساله مذکور که آخرین بخش مجموعه بوده، در آن موجود نبود. حال به دلیل آن که در تصویر تهیه شده، بخش مذکور اسکن نشده بود یا آن که بخش مذکور در نسخه موجود نبوده است. خوشبختانه به لطف جناب آقای رضا مختاری که در سفر به عراق برخی آثار مرتبط با شهید ثانی را تهیه کرده بودند، به نسخه‌ای دست یافتیم که در کتابخانه مرحوم آیت الله سید محسن حکیم به شماره ۷/۹۰۳ نگهداری می‌شود و متن نامه به طور کامل در آن جا آمده است. ابتدا بهتر است تا متن کامل نامه را ارایه دهم و سپس از اهمیت بخش دیگر که به دلیل در دسترس نبودن، بحثی از آن در مقاله نیامده، خواهم آورد.



هذا الباب کتبه علی لسان الشاه آدم بصره جواباً عن کتابة السلطان سلیمان فی طلب اولاده فارس ل الشاه رسولاً وارسل معه جواباً آخر فارسياً^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی ﴿أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ (التوبة، ۳۳)، المخاطب بـ ﴿مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (الأنبياء، ۱۰۷)، محمد رسول الله والذین آمنوا^۲ اشداء علی الکفار، ذلک جدنا سید الاولین والآخرین -صلوات الله وسلامه علیه صلوة وسلاماً دائماً دائمین بدوام الاعصار- وعلی اینا علی امیر المؤمنین اخی النبی وابن عمه ووصیه وولی المؤمنین بنص ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ

۱. در کتاب فضائل السادات عبارت آغازین پیش از نقل نامه حسین بن عبدالصمد چنین است: «هذا جواب کتابة السلطان سلیمان لما ارسل یطلب اولاده من الشاه طهماس ادام الله نصره وتأيیده لما هربوا الی عنده فکتبت هذا الکتاب علی لسان الشاه جواباً عن کتابه وذلک سنة ثمان وستین وتسع مائة احسن الله تقضیها.»
۲. در فضائل السادات: معه.

الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿المائدة، ٥٥﴾، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَذِكْرَى لَأُولَى
الابصار، باب مدينة العلم ومحبوب الله ومحبوب رسوله وممدوحهما ومولى من كان النبی مولاه،
كما شهدت به الاخبار، وعلى امنا سيدة النساء فاطمة الزهراء المغصوبة حقها جهرا، المدفونة
لغضبها على غاضبها سرا بعد ما سمعوا «فاطمة بضعة منى من آذاها فقد آذانى»، ﴿وَالَّذِينَ
يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ (الأحزاب، ٥٧) ﴿وَلَيْكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّائِعُونَ﴾ (البقرة،
١٥٩)، فيالها عبرة لذوى الاعتبار، وعلى جدتنا خديجة الكبرى ذات الفضل على نساء الأنام،
الفاتكة بالفوز بشرف السبق إلى الاسلام ورضى النبی المختار وعلى آبائنا المطهرين بنص الكتاب
﴿الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَدْرُسُونَ
بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ
وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ
عُقْبَى الدَّارِ﴾ (الرعد، ٢٢-٢٤) وعلى المتمسكين بكتاب الله وعتره النبی أهل بيته الذين قد جاء
النص الصحيح ان المتمسك بهما لن يضل ابداً، ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾
(إبراهيم، ٥)، أولئك نحن اعنى ابناء اهل البيت وشيعتهم لاننا لم نتمسك الا بكتاب الله
والذين امر الرسول بالتمسك بهم، فيالنا فخرا يفوق كل فخار، فانسابنا انور من ليلة القدر
واحسابنا اشهر من يوم بدر وقصر مجدنا اقترت له القصور بالتصور ولبست منه الشعرا العيور
مشعار الغيور وجوهرنا من جوهر الشرف لا من جوهر الصدف ويواقيتنا من يواقيت الأحرار لا
من يواقيت الاحجار، لسنا بحمد الله فى شك من الدين وانا لعللى هدى ييقين واى يقين رأينا
فيه والله المنة سديد وباسنا شديد وكيدنا عتيد لكل جبار عنيد وحيننا سعيد وقتيلنا شهيد ﴿وَمَا
عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ﴾ (آل عمران، ١٩٨) وعليكم ايها الأخوان فى الإسلام المقلدون سلفهم فى
العقايد والاحكام المتمسكون بقانونهم الذى ما انزل الله به من سلطان وقدموه على كتاب الله
وسنة النبی ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ (المائدة، ٤٤)، ﴿وَإِذَا قِيلَ
لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾ (لقمان، ٢١)، ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا
الضَّلَالَةَ بِالْهَدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ﴾ (البقرة، ١٧٥).

وبعد فلما هرب ولدكم خوفاً من القتل وان يُفعل به كما فعل باخوته من قبل حيث ﴿قَسَتْ
قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ﴾
(البقرة، ٧٤)، فواعجبا كيف يُجَوِّزون قتل أولادكم خشية املاق من الملك ولا تخافون الله

ویمجرون علیہ ومجرون علی قانونکم الذی زینہ سفہ احلامکم وتدخلون فی خطاب ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ وَتَقَطَّعُوا اَرْحَامَكُمْ﴾ (محمد، ۲۲)، ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ اِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيْهِ الْاَبْصَارُ﴾ (ابراہیم، ۴۲)، ولما جاءنا لدخلناہ فی جملۃ اضیافنا واکرمناہ بما یلیق بہ جریا علی عادۃ أسلافنا فحرکہ الطبع الوحیم والاصل اللثیم ووعدہ الشیطان ومثنتہ نفسہ امرأ کبیراً، ﴿يَعِدُّهُمْ وَيَمْنِيْهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمُ الشَّيْطَانُ اِلَّا غُرُورًا﴾ (النساء، ۱۲۰) فكان من الذین ﴿بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ كُفْرًا وَّاحْلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ﴾ (ابراہیم، ۲۸-۲۹) ولقی ہو جزاء ما زینہ لہ الشیطان من سوء فعلہ ولا یحیی المکر السیئ إلا باہلہ ولکنا ابقینا علیہ وعلی اولادہ انفسہم لما تقدم بیننا وبینکم من الصلح وحفظاً للذمام والذمار.

فصل ثم وصلت کتبکم مع رسولکم وأنباتنا عما تخیل فی عقولکم، فطلبتم منا اموراً ما احسبتم فی طلاہما ولادخلتم البیوت من ابوابہا،^۱ فواعجبا کیف تطلبون منا هذا الامر العظیم الذی لا یجوز فی الشرع ولا فی العرف ولا فی النقل القویم وانتم مصرون علی ظلمنا واخذ املاکنا من الزمن القديم أبعد أن تقدتیم علینا مراراً وفعلتم فعل الجبار العنید تطلبون منا من هرب خوفاً من القتل واستجار بنا فاجرناہ ﴿ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتْ اَیْدِیْکُمْ وَاَنَّ اللّٰهَ لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِیْدِ﴾ (آل عمران، ۱۸۲) وهل یلیق من مثلنا ان یخون ذمتہ أو یهدم حرمتہ وقد ثبت فی الشرع ان الکافر اذا استجار بالمؤمن وجبت اجارته، افلا تبصرون ﴿وَحِیْلَ بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ مَا یَشْتَهُوْنَ کَمَا فَعَلَ بِاَشْیَآئِهِمْ مِنْ قَبْلُ﴾ (سبا، ۵۴) ﴿كَذٰلِكَ یَطْعُمُ اللّٰهُ عَلٰی کُلِّ قَلْبٍ مُّتَکَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾ (غافر، ۳۵) ثم ان طلبکم انما هو لخوف افساده علیکم فعلینا عہد اللہ الا نمکھ من ذلک ما دمنا ودمتم سالمین واذا جاء امر اللہ ف ﴿اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ یُورِثُهَا مَنْ یَّشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِمُتَّقِیْنَ﴾ (الأعراف، ۱۲۸)، واما الآن فلا ضرر ولا ضرار.

فصل لیس فی منع ردہ علیکم نقض للصلح الذی وقع منا الیکم لانه لیس فی عہدنا أن نرد من اولادکم من بغیتم علیہ أو بغی علیکم فإن بقیتم علی الصلح فأنتم الاخوان فی الإسلام رضینا بما عندنا عوضاً عما عندکم راساً براس وان نقضتموه علواً واستکباراً فلا بأس علینا وسیحل

۱. در بالای نسخه بدون آن کہ بہ جای مشخصی از نسخه ارجاع داده شدہ باشد، نوشتہ شدہ است: «لأنهم طلبوہم لیتلوہم».

بناقض العهد البأس ﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾ (الرعد، ۲۵)، وکيف نخافکم وقد ذهب من قبل بغضنا اليکم وكانت کلماتکم بينکم مؤتلفه وکلماتنا مختلفه ولم يكن بيننا وبينکم صلح وزحفتم إلینا ودولتکم اخذة فی الاقبال تريدون بنا ضيرا فردکم الله بغیظکم لم تتالوا خيرا فكيف ترجون بنقض الصلح خيرا واكثرکم عندنا وقلوب اکثر عسکرکم فی الظاهر تودکم وفي الباطن تکاتبنا (؟) وتودنا وبيننا وبينکم صلح فاذا عسی ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (الشعراء، ۲۲۷) ﴿وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (النمل، ۸۱) ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾ (السجدة، ۲۲)، ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ﴾ (هود، ۱۶). تَمَّ وکمل.^۱

۱. سید محمد اشرف بعد از نقل بخشی از نامه در انتهای نقل خود نوشته است: «الی آخر جواب الکتابه و کتبنا منه ما هو مناسب لهذا الکتاب...». آغاز وانجام نسخه کتابخانه مرحوم آیت الله حکیم با آغاز وانجام موجود در نسخه تبریزیکی است. متاسفانه از مجلدات منتشر شده فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرحوم آیت الله حکیم، تنها دسترسی به جلد نخست آن امکان پذیر شد که توصیف مجموعه اخیر در آن نبود. بر اساس تصویر آغاز نسخه که در اختیارم قرار دارد، کاتب نسخه، شخصی به نام شیخ حمزه بن محمود طریحی نجفی بوده که متولی مسجد الشمس در حله بوده است و تاریخ کتابت برخی از آثار ۱۰۷۶ ذکر شده است (تاریخ اخیر در طبقات اعلام الشیعة: الروضة النضرة فی علماء المائة الحادیة عشرة، ص ۱۹۱، ۱۰۸۶ آمده است). آقابزرگ (همان، ص ۳۵۰) از عبدالله بن حمزه بن محمود حلی فرزند عالم اخیر یاد کرده و گفته که برخی آثار مجموعه ای که او پدرش کتابت کرده اند، تاریخ ۱۰۷۶ و ۱۰۸۶ را دارند. آقابزرگ اشاره ای به مکان مجموعه رسائل کتابت شده توسط دوفرد اخیر نکرده، اما به احتمال قوی وی دو مجموعه از آثار که فرد اخیر و فرزندش کتاب کرده اند، دیده است، یعنی مجموعه ۹۹۸ و ۹۰۳ موجود در کتابخانه مرحوم آیت الله سید محسن حکیم باشد. در مجلد نخست فهرست مخطوطات مکتبه الإمام/الحکیم العامة، تألیف محمد مهدی نجف، ج ۱، ص ۴۷ اطلاعات پراکنده ای از دو مجموعه اخیر آمده و از دیگر رسائل آمده در مجموعه ۹۰۳ به ارشاد نصف البصیر (در الذریعة، ج ۱، ص ۵۲۲ با عنوان ارشاد المنصف البصیر الی طریق الجمع بین أخبار التقصیر) از عبدالسلام بن محمد حر عاملی (متوفی ۱۰۴۳) با تاریخ کتابت ۱۰۷۶ در سیزده برگ (فهرست المخطوطات، ج ۱، ص ۴۷ و تصویری از انجامة آن در بخش تصاویر نیز آمده است که در انجامة آن فرزند شیخ محمود حلی خود را کاتب نسخه معرفی کرده و نوشته است: «نقته العبد الأقل عبدالله الشیخ حمزه بن الشیخ محمود الحلی المتولی المسجد المعظم الشمس سنة ۱۰۷۶») با این حال مرحوم مهدی نجف در صفحه ۴۷ پدر را به خطا کاتب رساله ارشاد المنصف معرفی کرده است که با تصریح آمده در انجامة کاتب، فرزند اوست) و از رسائل آمده در مجموعه ۹۹۸ به جواب المسائل المذنیات الأولى والثانیة که شیخ محمود حلی نجفی طریحی در ۱۰۸۶ از کتابت آن فراغت حاصل کرده (فهرست المخطوطات، ج ۱، ص ۱۶۵) اشاره شده است. در اشاره به انجامة ۹۹۸

در متن اخیر، اشاره‌ای به تاریخ کتابت نامه نیامده است در حالی که نویسنده فضائل السادات تأکید دارد که نامه در ۹۶۸ نوشته است. در حالی که نویسنده فضائل السادات اشاره‌ای به نامه دیگر نوشته شده همراه با نامه حسین بن عبدالصمد به نیابت از شاه ندارد، در نسخه اخیر اشاره شده که همراه متن عربی، متن فارسی نیز ارسال شده است.^۱ از حیث محتوی بخشی که در کتاب فضائل السادات نیامده، از جهاتی اهمیت دارد. نخست به درخواست رسمی سلطان سلیمان قانونی در قتل فرزندش که شاه ابتدا به قتل برادرانش بدون اشاره به نام یعنی سلطان مصطفی و جهانگیر اشاره کرده و به رسم متداول در میان عثمانی ها در قتل فرزندان پسر پس از بر تخت نشستن شاه جدید اشاره کرده و آن را عملی غیر شرعی ذکر کرده و در ادامه از حرمت جوار شاه به سلطان بایزید و به نبود شرطی مشخص در ضمن بندهای قرار داد آماسیه اشاره کرده است. حسین بن عبدالصمد با لحنی تهدید آمیز بیان می دارد که شاه طهماسب باکی از برهم خوردن صلح با عثمانی ندارد و حاضر نیست تا به زیر بار شرطی برود که در قرارداد آماسیه مورد پذیرش صفویان قرار نگرفته و در همین جا به تلاش سلطان بایزید در شورش علیه طهماسب اشاره کرده است.



لله آمده در مجموعه ۹۹۸ گفته شده که در پایان آن شیخ محمود حلی نجفی طریحی نوشته است: «اتفق اتمام هذه الصکوک فی المشهد المقدس فی السنة السعيدة سنة ستة وثمانين بعد الألف من الهجرة النبوية علی صاحبها أفضل التحية». رساله یازدهم مجموعه ۹۰۳ که تصویری از آن در اختیارم هست، رساله نتایج الأفكار فی بیان حکم المقيمين فی الأسفار است و در انجامة آن چنین آمده است: «...وقد نقلت هذه النسخة من نسخ الأصل بخط مؤلفها الشيخ الإمام العالم الفاضل الكامل المحقق المدقق زين الملة والحق والدين بن الشيخ علی بن الشيخ احمد عليه الرحمة والرضوان بقلم اقل الخليفة الشيخ حمزة بن الشيخ محمود متولى مسجد الشمس فی الحلة».

۱. برای تصحیح متن نامه سه نسخه موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی از کتاب فضائل السادات را (شماره‌های ۱۴۹۴۳، ۹۳۷۴ و ۵۴۹۴) بررسی کردم؛ در کمال تعجب دریافتیم که دو نسخه از سه نسخه با یکدیگر شباهت دارند و نسخه سوم با دو تحریر دیگر تفاوت دارد و هر سه نسخه با متن چاپی تفاوت دارند و متن چاپی مشتمل بر اضافاتی است که در هیچ یک از سه نسخه نیست. به الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۱۶، ص ۲۵۹ مراجعه کردم و در آن جا مرحوم آقابزرگ به تفاوت تحریرهای کتاب اشاره کرده و گفته که تحریر اولی کتاب به نام/شرف المناقب بوده و در عصر شاه سلیمان (متوفی ۱۱۰۶) تحریر شده و تحریر دوم که فضائل السادات نام دارد، در روزگار شاه سلطان حسین تدوین شده که شامل اضافات فراوانی است. براین اساس برخی از نسخه‌های کتابخانه مجلس در حقیقت/شرف المناقب است.